

## دولت رفاه و چالش های آینده

میزگرد و بحث با حضور آقایان دکتر مهدی تقوی ، دکتر یداله دادگر، آقای محمدمالجو و دکتر فریبرز رئیس دانا (به عنوان دبیر جلسه)

**رئیس دانا :** این بحث مربوط به "دولت رفاه" و چالشهای آن است که در دهه ۶۰ و ۷۰ م دولتهای موجود در کشور های کم توسعه با جنبه های تازه تری از اقتصاد سروکار پیدا کردند. بدین ترتیب که بعد از جنگ که موج توسعه اقتصادی شروع شد، بحث هایی در مورد مدل های توسعه ( مثلاً روش رشد روش نا متعادل هیرشمن - که آقای مالجو یکی از کتابهای او را ترجمه کرده است - یا الگوی توسعه هند در مقابل الگوی توسعه پاکستان ، یعنی اولویت صنعت یا کشاورزی ) مطرح و جنبه آکادمیک پیدا کرد . بحثهای دیگری نیز مطرح بود ، مانند اینکه دولت باید رشد منابع را درون زا کند یا برون زا. در رشد درون زا ، پس اندازهای داخلی اهمیت دارند و در رشد دورنزا ، ارزهای خارجی . بدین ترتیب الگوهای کلاسیکی که می گفت دستمزدها ثابت بماند و مهاجرت به نفع دستمزدهای ثابت صورت گیرد و در ادامه ، انباشت سرمایه ی شهری در صنعت شکل بگیرد ، در مقابل روشهای رشد برون زا که اعتقاد داشتند اقتصادها باید بر روی صادرات کالاهای خاص و حتی مواد خام اتکا بکنند، قرار می گرفت . چون جنبش های آزادی بخش به میدان آمده بود ، کشورها یکی یکی وارد مرحله ی استقلال اقتصادی و سیاسی می شدند ، می گفتند اشکالی ندارد که مواد خام هم از سوی دولت ملی صادر شود و این مواد خام منبع لازم را برای توسعه فراهم آورد. این ها بخشهایی از بحثهای دهه ۵۰ تا ۶۰ میلادی بود .

در دهه ۶۰ میلادی زیر فشار چند فرآیند اقتصادی - اجتماعی که جنبه ی جهانی هم پیدا کرد ، بحث تازه تری مطرح شد. این بحث که مربوط به کشورهای کم توسعه است ، بعد از مدتی که به خواب زمستانی دانش اقتصاد فرورفت ، مجدداً مطرح شده است . به همین سبب نیز اینجا که درباره ی " دولت رفاه " صحبت می کنیم ، عمدتاً بحث را به سمت کشورهای کم توسعه هدایت می کنیم . البته این بدین معنا نیست که با تجربه ها و نظریه های جهانی سرو کار نداریم ، اما بیشتر روی کشورهای کم توسعه متمرکز می شویم .

در دهه ۶۰ و اوایل دهه ۷۰ میلادی ، فرآیندهای توسعه و رشد تقریباً جدی شدند و بحثهای تازه تری نیز در متن واقعیت زندگی اقتصادی و اجتماعی شکل گرفت . ( همین بحثها زمینه ی بحث ما هستند . ) به هر حال ، یک طبقه ی متوسط شهرنشین به وجود آمده بود . طبقه ی کارگر نیز از یک رشد نسبی برخوردار شده بود . گرچه به علت کم رشد اجتماعی نسبی این رشد از حیث اجتماعی و سیاسی خیلی قدرتمند نبود ، اما از یک رشد نسبی برخوردار شده بود . رشد اقتصادی باعث شده بود لایه های معینی در شهرها به ثروت و قدرت اقتصادی و سیاسی دست یابند .

سرمایه داری بوروکراتیک ، یعنی سرمایه داری که ریشه در دولت و فرصت هایی که دولت به برخی کسان و گروهها اعطا می کرد دارد و امروز از آن به عنوان رانت های دولتی یاد می شود ، گسترش یافته بود. به عنوان نمونه در کشور خودمان در کشور خودمان از میان نزدیکان به نظام حکومتی و دربار و تیمسارها یک لایه ی نو کیسه ای بوجود آمده بود که صاحب سرمایه و ثروت بودند شماری از اقتصاددانان نیز، چه در گذشته و چه حال ، خیلی آن را مذموم نمی دانند و معتقدند که باید به هر حال یک لایه هایی صاحب سرمایه بشوند که بتوانند صنعت را به کار بیندازند ، اما بسیاری از اقتصاددانان هم به این وضعیت اعتراض می کردند ، به این ترتیب که می گفتند، به هر حال فرآیند رشد و توسعه با هر الگویی که شکل گرفته ، این نتیجه را داده است که بخشهای وسیعی از مردم از نعمات و دستاوردهای مربوط به توسعه محروم مانده اند و به لایه های اجتماعی بسیار پایین منتقل شده اند . مثلاً مهاجرت از شهرها به روستاها موجب شده که حاشیه نشینی ، فقر و تبعیض شکل بگیرد و در میان طبقه ی کارگر

بیکاری گسترده شود. مثلاً کارمندان وابسته به دولت در طیف متفاوت و ناهمگونی از نظر دستمزدها قرار بگیرند و این به لحاظ اجتماعی غیر قابل قبول و غم انگیز است و با ضابطه های توسعه اجتماعی نمی خواند. شماری از اقتصاددانان می گفتند، چنین وضعیتی حتی موجب می شود که بر خلاف نظر گروه اول، رشد اقتصادی متوقف شود.

گروه اول به این بود دلخوش که توزیع نا عادلانه ی درآمد موجب انباشت سرمایه و سپس رشد و رونق می شود. گروه دوم می گفت، در عوض قدرت خرید داخلی کشور کم خواهد شد و این مسأله مانع فرایند توسعه می شود. به این ترتیب "دولتهای رفاه" مجدداً به لحاظ واقعیت های مربوط به نتایج اقتصادی توسعه مطرح شوند. از طرف دیگر کینزگرایی در حال بالندگی و قدرت بود.

کینزگرایی در واقع بعد از جنگ، از سوی کشورهای مختلف بویژه کشورهای با گرایش های سوسیال دموکراتیک راست در منطقه اروپائی و صاحب نظران برنامه ریزی در کشورهای کم توسعه، مورد تأیید قرار گرفت. در دهه ی ۶۰، حتی در اتحاد شوروی، کتاب های درسی کینز را به مثابه اقتصاددانی معرفی کرده است که نسبت به نظام سرمایه داری واکنش هایی نشان داده و برنامه ریزی نظام شوروی به این واکنش ها نزدیک است، بدین ترتیب کینزگرایی در حال بالندگی بود. کینزگرایی جدید (نو کینزگرایی) تا حدود زیادی از جنبه های مختلف متوجه رفاه اجتماعی شد. این نگرش معتقد بود که مداخله های مورد نظر کینز به نفع اشتغال، علیه رکود و در جهت حذف اختلال های اقتصادی می بایست کم شود و جای خود را به فعالیت های اقتصاد بازار بدهد و در عوض، دولت به سمت سیاستهای پولی و مالی و به طرف توزیع عادلانه تر و رفاه و تعدیل اجتماعی حرکت کند. این نیروی دومی بود که اقتصاد رفاه و "دولتهای رفاه جهان سومی" را مطرح کرد.

نیروی سوم چالشهایی بود که در سطح جهان وجود داشت. از یک سو جنبش های آزادی بخش موجب استقلال ملتها شده بودند، مانند اندونزی، غنا و کشورهایی که مستعمره ی کامل یا نیمه مستعمره بودند و جنبش های ملی و آزادی خواهانه ای مانند نهضت ملی کردن صنعت نفت به رهبری دکتر مصدق. این جنبش ها

بعد از انجام وظائف مربوط به رهائی از ستم استعمار، به وظایف بعدیشان نزدیک می شدند، که توسعه اقتصادی از آن جمله است. این توسعه، یعنی برخورداری مردم، جنبه دوم از بعد سوم رشد سوسیال دموکراسی در اروپا در قرن بیستم بود که گرچه نوسانهایی را تجربه کرد، اما حرکت رو به رشد خود را حفظ کرد. جنبه سوم ایجاد کشور اتحاد شوروی و بلوک شرق بود. قرن بیستم اگر با سه جریان عمومی سیاسی روبه رو باشد، یکی از آنها نهضت‌های رهایی بخش، دیگری سوسیال دموکراسی اروپائی و سومی انقلاب کمونیستی و نظام‌های سوسیالیستی بود که تا پایان دهه ی ۸۰ ادامه پیدا کرد.

همه اینها چالشهایی را به نفع دولت رفاه مطرح می کرد. در دهه ی ۷۰ و اوایل دهه ۸۰ میلادی دولت‌های رفاه فعالیت خودشان را در کشورهای کم توسعه ادامه دادند. این فعالیتها معطوف به بیمه‌های اجتماعی بود و کما بیش در کشورها شکل گرفت. البته در بعضی کشورها جنبه صوری پیدا کرد و در تعدادی از کشورهای به برکت درآمدهای صادراتی و در کشورهایی دیگر به برکت جنبشهای سیاسی ویژه توانست رشد کند. بنابراین دستاورد مهم آن تامین اجتماعی و بیمه‌های اجتماعی و کارهایی از این قبیل بود.

مثلاً در ایران شکل گیری اولیه بیمه‌های اجتماعی به زمان رضا شاه و دوره ای که می خواستند راه آهن بسازند بر می گردد، اما جنبه راستین و جدی آن به زمان نهضت ملی کردن نفت بر می گردد که بسیاری از جریان‌های مردمی و دموکراتیک نیز در آن زمان شکل گرفت. اما در رژیم گذشته، دلیل واقعی تامین اجتماعی وجود درآمدهای نفت بود، زیرا بخش خصوصی یا ضعیف بود و یا از زیر تعهداتش شانه خالی می کرد. دولت با اینکه از ۳۰٪ حق بیمه مربوط به دریافتی شاغلان تنها معادل ۳٪ وظیفه ی پرداخت داشت، اما همان نیز می توانست بسیار کمک کننده باشد، اگر چه مدتهاست دولت از این بابت صد ها میلیارد ریال به سازمان تامین اجتماعی بدهکار است. همچنین کمک‌هایی که دولت به بخش خصوصی می کرد تا روی پای خود بایستد موجب می شد که به خصوص این بخش بتواند ۱۸٪ خودش را نیز پردازد. طبقه کارگر نیز محکوم به پرداخت سهم‌های اجتماعی (۹ درصد) بود. نمونه دیگر

بعد از انقلاب ۱۳۵۷ بود؛ در این انقلاب عدالت، حذف فقر، گسترش تامین اجتماعی، رفع تبعیض و همانند آنها محوری ترین شعارها بودند که در برخی تصمیمات شورای انقلاب، قانون اساسی و در سیاست گذاریها کما بیش و به شکل هایی خود را نشان می دادند.

در کشورهای دیگر نیز فرایندهایی رخ داد. در شیلی تا سال ۱۹۷۳ میلادی تامین اجتماعی خیلی رشد کرد، اما بعد از کودتا بر علیه آئنده به رهبری پینوشه، تمام دستاوردهای تامین اجتماعی در آغاز باطل شد و دولت رفاه و وظایفش را نا تمام گذاشت و چون کمپانی آی تی تی آمریکائی که دست به این کودتا زده بود خود را در معرض خسران دید، برای جبران مافات و تحکیم حضور خود، اجرای سیاستهای لیبرالی به دولت فشار آورد (میلتون فریدمن نیز آنرا طراحی کرد).

به این ترتیب تا دهه ۸۰ میلادی که تهاجم جهانی علیه سرمایه تحت عنوان نظم نوین جهانی شروع شد، این نوسانات وجود داشتند. اولین مواضع عملی که سرمایه ی جهانی به دست آورد، حمله به اوپک بود. در ۱۹۸۶ ضربه سوم معکوس نفتی وارد شد و قیمت نفت شکسته شد. بعداً نظریه پردازها برای تهاجم سرمایه شروع و فشار برای اجرای سیاست تعدیل ساختاری که در بانک جهانی و صندوق بین المللی پول تدوین می شد، آغاز شد. همه این فشارها برضد دولت رفاه حرکت می کرد.

در این زمینه، از خصوصی سازی، نیروی بازار و جهانی سازی - در جهت تبلیغ به نفع رها سازی اقتصادی، خصوصی سازی و حرکت افراطی در جهت مخالف آنچه که دولت های رفاه انجام می دادند، استفاده کردند. این جریانها از ۱۹۸۶ تا ۱۹۹۴ سعی می کردند عقب ماندگیها و کم توسعه گی ها را به سیاست هایی که دولتهای مداخله گر به نفع رفاه و تثبیت دستمزدها انتخاب می کردند، منتسب کنند، و نه به دلایل ساختاری اقتصاد جهانی.

اما باز در سالهای ۱۹۹۳-۱۹۹۴ تقریباً موج نظریه پردازی های انتقادی نسبت به جهانی سازی و سیاستهای تعدیل ساختاری شروع شد. ملتها یکی پس از دیگری نتایج منفی سیاست تعدیل ساختاری را شناختند و حتی زمانی که موقتاً نتایج مثبتی دیده شد، مشخص گردید که این نتایج فقط مربوط به حوزه ها و کشورهای معین است. و در

بررسی های بعدی مشخص شد لزومی نداشته که همان سیاست های دیکته شده بانک جهانی تحت عنوان تعدیل ساختاری، آن نتایج منفی را بار آورد و می شد راه‌حلهایی پیدا کرد تا دولت رفاه و فعالیتهای رفاهی مربوط به عدالت اجتماعی فرو نپاشند.

این نظریه ها ادامه داشت تا اینکه کارشناسان بانک جهانی به رهبری ژوزف استیگلیتز رئیس اقتصاددانان بانک جهانی، انتقاد به خود را شروع کردند و اذعان کردند که سیاست های تعدیل ساختاری مایه مشکلات فراوانی در فرآیند توسعه بوده است. دیدگاه توسعه‌ی انسانی که از اواخر دهه ی ۸۰ میلادی شروع شده بود، بعداً صدایی رساتر پیدا کرد. این دیدگاه عبارت از این بود که به هر حال باید حاصل توسعه به صورت آموزش، بهداشت، عدالت اجتماعی، امنیت سیاسی - اقتصادی نصیب مردم شود و اگر این گونه نشود، پس توسعه چه معنایی می تواند داشته باشد.

بازی این جریان بدان جا رسید که هم اکنون ما در آغاز قرن ۲۱ با چالشهای جدیدی روبه رو هستیم. صدای طرفداران افراطی بازار گرایی و جهانی سازی و تعدیل ساختاری کمی پایین آمده و از بعضی جهات نیز خاموش شده، اما هیچ کس مسئولیت آن همه مشکلات و مسائلی را که بر ملتها رفته است، برعهده نمی گیرد. اما از طرف دیگر، مداخله های دولت، اشتباهات سهمگین خودش را هم نشان داده و مشخص شده است که خیلی از این مداخله ها از راه خیر و خرد صورت نگرفته، بلکه جایگزین کردن سرمایه داری دولتی و کسانی که صاحب موقعیت خاص بودند با بخش خصوصی بوده است. به این ترتیب، مادر آینده با شمار فزون یابنده، جمعیت ملتهای کم توسعه روبه رو هستیم. ۴/۵ میلیارد از جمعیت ۶ میلیاردی جهان در کشورهای کم توسعه هستند ۱/۴ میلیارد زیر خط فقر به سر می برند؛ ۸۰۰ میلیون نفر از مردم جهان گرسنه ی مطلق هستند و فجایع سیاسی و نا امنی در هر گوشه از جهان موج می زند که بر فقر، فلاکت و مشکلات اقتصادی می افزاید.

ما نیز فرصتی یافتیم تا در این باره بحث کنیم و در میان این چالشها راه آینده ی خودمان را در دولت رفاه پیدا کنیم و با چاپ در مجله علمی، آنرا در اختیار کارشناسان دولتی و خصوصی قرار دهیم.

ابتدا دکتر تقوی با توجه به تحقیقات اخیر که روی اقتصاد سیاسی بین الملل و نتایج مربوط به سیاستهای تعدیل ساختاری در حوزه ی رفاه اجتماعی و در حوزه ی دولتهای رفاه دارند ، نقطه نظراتی را بیان خواهند کرد :

**تقوی :** ابتدا تعریفی از جهانی شدن بدهیم که با بین المللی شدن اقتصاد تمایز دارد. جهانی شدن فرآیندی است که از طریق آن اقتصادهای ملی بازرتر می شوند و بیشتر تحت اثرات اقتصادی و ملی و کمتر تحت تاثیر کنترل های ملی قرار می گیرند . بین المللی شدن نیز باز شدن اقتصاد را به همراه دارد . اما در بین المللی شدن ، این شرکت های چند ملیتی هستند که فعالیت می کنند . شرکت های چند ملیتی تحت کنترل دولت کشور مادر هستند و وقتی جهانی می شوند ، این کنترل ها برداشته می شود . پس جهانی شدن شماری از موسسات ، شرکت ها و بنگاههایی را که تحت کنترل هیچ کس نیستند ، ایجاد می کند و تقریباً هیچ نیرویی خارج از خودشان روی این ها کنترل ندارد . شاخص باز بودن مشخص است و آن جنب جبری واردات و صادرات نسبت به جی ، ان ، پی است که طبق آماری که من دارم روز به روز افزایش پیدا می کند حتی برای شماری از کشورهای توسعه نیافته .

در بین المللی شدن بحث این است که این واحدها ملی می مانند، اما در جهانی شدن اینها موسسات جهانی هستند . حال بحث ما این است که هنگامی ، اقتصاد جهانی می شود دیگر کنترلی روی موسسات نیست و اقتصاد ملی قابل تمایز نیز دیگر وجود ندارد و نمی توانیم بگوییم اقتصاد ایران ، اقتصاد آمریکا ، اقتصاد یک اقتصاد جهانی است. شرکت های جهانی جایگزین شرکتهای چند ملیتی می شوند . شرکتهای غیر ملی می شوند و دولتها نمی توانند آن ها را مشمول مقررات کنند و نظام اقتصادی بین المللی خود مختار و مستقل نمی تواند وجود داشته باشد .

وضعی در گذشته وجود داشته دیگر نمی توانیم ببینیم . هیچ کس نمی تواند به قدر کافی تابع مقررات ملی خود باشد و دیگر چنین مقرراتی وجود ندارد . اگر چه چند ملیتی ها مشمول مقررات شرکت مادر هستند و هدایت می شوند ، اما وقتی که جهانی می شوند ، دیگر مقررات هم وجود ندارد . بنابراین این شرکت های جهانی ، شرکتهایی بی وطن هستند .

بین المللی شدن در طول تاریخ، در رشد و افول بوده، اما همیشه وجود داشته است، در مقابل، جهانی شدن پدیده ای جدید است و از دهه ۱۹۷۰ به بعد به وجود آمده است. مهم ترین تحولی که اینجا بدان می پردازیم جهانی شدن بازارهای مالی، عنی مسئله سرمایه است. چون کنترل ها از بین می روند، سرمایه و پول می تواند حرکت کند و به راحتی از مرزهای ملی بگذرد و این یک تحول جدید است. کنترل های سرمایه که کنار گذاشته می شود، جهانی شدن امکان پذیر می شود. در ۱۹۷۴ آمریکا کنترل سرمایه را کنار گذاشت، در ۱۹۷۹ انگلستان و در دهه ۱۹۹۰ اکثر کشورهای عضو " سازمان همکاری اقتصادی و توسعه " کنترل های سرمایه را کنار گذاشتند. جهانی شدن باعث می شود استقلال دولت های ملی برای اداره ی اقتصادی به منظور تضمین اشتغال و رشد اقتصادی کاهش یابد. در اینجا بر می گردیم به بحث " دولت رفاه ". هر چه اقتصادها جهانی تر می شود کنترل دولت ها و اداره ی اقتصادی ها مشکل تر و بنابراین ایجاد نظام های حمایتی رفاه اجتماعی سخت تر می شود. علاوه بر این چون کنترل ها کم می شود، سیاست های اقتصادی زائد. یعنی سیاستهای علمی و اقتصادی را که دولت ها طراحی می کنند نیز بی اثر می گردند. ممکن است با مسائلی که در صحنه ی اقتصاد جهانی می گذرد خشتی شوند. مثلاً اگر در سابق نرخ بهره را پائین می آوردیم تا خروج سرمایه تسهیل شود یا قیمتها کاهش یابد ( ارزش پول ملی را بالا می بردیم ) و صادرات زیاد و واردات کم بشود، جهانی شدن این سیاستها را با شکست مواجه می کند فرانسه یک سیاست داخلی برای اقتصادی ملی طراحی کرد، اما نیروهای جهانی آن را با شکست روبه رو کردند. مثال دیگر اینکه اگر نرخ بهره پایین آورده شود تا سرمایه گذاری داخلی افزایش یابد، در چارچوب اقتصاد جهانی خروج سرمایه ایجاد می شود، پس سرمایه در داخل نمی ماند که صرف سرمایه گذاری داخلی شود. علی رغم اینکه این سیاست برای افزایش سرمایه گذاری در داخل بود، اما آزادی حرکت سرمایه باعث می شود که این سرمایه ها خارج بشوند و در جای دیگر سرمایه گذاری بشود.

بحث دیگر مسئله جهانی شدن و بیکاری است. تجربه نشان داده است که هر چه اقتصادها جهانی تر می شوند، نرخ بیکاری در آن ها افزایش می یابد. جهانی شدن در





امریکا و انگلستان باعث شده است که مشاغل تمام وقت تبدیل به مشاغل پاره وقت و موقتی شوند. پیشرفت تکنولوژی در کشورهای صنعتی باعث شده است اقتصادی که قبلاً تولید صنعت و کارگر صنعتی دائمی داشته است و این کارگران متشکل و عضو اتحادیه‌های کارگری بوده اند و این اتحادیه‌ها نیز می‌توانستند برای مزد چانه‌بزنند و این کارگران دائمی حق دریافت دوره بیکاری داشتند، تبدیل به اقتصادی شود که در آن کارگران خدماتی نیمه وقت یا پاره وقت مشغول به کارند، زیرا صنعت تبدیل به بخش خدمات شده و تولید صنعتی در این کشورها پایین می‌آید.

بنابراین مزدها به سمت پائین حرکت می‌کنند، و به همین علت مانند گذشته مرد به تنهایی نان آور خانواده نیست. چون کارها نیمه وقت شده اند تعداد زن‌هایی که مجبور به کار در بیرون از خانه هستند بشدت افزایش پیدا می‌کند. از هم اکنون نشانه‌های واقعی آن در دست است. در نتیجه اتحادیه‌های کارگری هم اعضا و هم قدرتشان کمتر می‌شود و شده است. مزایای بیکاری و تامین اجتماعی هم برای مردم کاهش پیدا کرده و سطح رفاه پایین آمده است.

پیشرفت تکنولوژی مثل میکرو کامپیوترها تقاضا را برای نیروی کار در بخش خدمات نیز پائین آورده است. نیروی کار اخراجی از بخش صنعت توسط بخش خدمات جذب نمی‌شود و از سوی دیگر افزایش بهره‌وری، تقاضا را برای نیروی کار پائین آورده است. در گذشته سیاستهای اقتصادی دولت‌ها به سمت اشتغال کامل حرکت می‌کردند (بحث‌های کنیزی) در حال حاضر این حرکت‌ها نیز نمی‌تواند انجام بگیرد و مشاغل تمام وقت تبدیل به مشاغل نیمه وقت شده اند و نرخ بیکاری در این اقتصادها افزایش یافته است.

اقتصاددان‌ها معتقدند دلیل بیکار شدن این عده این است که مهارت کافی ندارند و در نتیجه باید با آموزش دادن برای کارهای جدید مجهز شوند. اما آماري که در آمریکا و انگلیس به دست آمده است نشان می‌دهد که هزینه‌های آموزشی برای نیروی کار با ایجاد اشتغال همبستگی نداشته است، زیرا بخش خدمات می‌تواند از کارگر غیر ماهر استفاده کند و برای کارگر غیر ماهر آموزش و عدم آموزش در نتیجه کارش تفاوتی ایجاد نمی‌کند.

به طور فهرست وار دلایل کم شدن تقاضا برای نیروی کار را در کشورهای صنعتی ذکر می کنم. اول این که افزایش رقابت در سطح جهانی مثل ژاپن و کشورهای تازه صنعتی شده، کارگر ارزان و تولید کالای انبوه و استاندارد شده را در پی دارد و کالای استاندارد شده نیز نیاز به مهارت ندارد. مسئله دوم افزایش تحرک سرمایه و آزادی ایجاد تسهیلات تولیدی در خارج است. کارگر که گران بشود، سرمایه و تسهیلات تولیدی به کشورهایی که هزینه های رفاهی ندارند، انتقال پیدا می کند و مزد در آن ها به همین دلیل پایین است. سومین نکته این که تغییر تکنولوژی و روش های تولید همراه با رقابت باعث شده است که بعضی از صنایع در کشورهای غربی برچیده شوند و البته دلایل محیط زیستی نیز وجود دارد که باعث شده برخی صنایع به کشورهای کمتر توسعه یافته منتقل شود و در نتیجه، تقاضا برای نیروی کار در کشورهای صنعتی پایین بیاید.

کاهش اشتغال صنعتی سیاست عامدانه دولتها بوده است، یعنی دولتها در کشورهای صنعتی عامدانه سعی کردند که اشتغال صنعتی کاهش پیدا کند. پیوستن به دلبیوتی او نیز صنعت داخلی را در مقابل رقابت خارجی قرار می دهد، بنابراین صنعت داخلی که پر هزینه است و توان رقابت ندارد از بین می رود و نیروی عظیمی نیز بیکار می شوند. صنعت زدایی باعث شده است که در ۱۹۵۰ م در آمریکا یک سوم کارگران در بخش صنعت کار کنند و در دهه ۱۹۹۰ این نسبت به یک ششم برسد، یعنی ۵۰٪ کاهش پیدا کند. در انگلستان نیز اشتغال صنعتی بین ۱۹۷۰ تا ۱۹۹۹ تقریباً ۲۵٪ کاهش پیدا کرده است و وقوع این امر در بخش صنعت روی اقتصاد تاثیر می گذارد. چون اتحادیه های قوی بخش صنعت هستند که می توانند مزد را در اقتصاد بالا نگه دارد و از سرمایه دارها امتیاز بگیرند، هنگامی که قدرت اتحادیه های کارگری تضعیف شود، سطح مزد و وضعیت اشتغال بدتر از قبل و باعث افزایش مشاغل نیمه وقت و موقت می شود. دکتر رئیس دانا: با توجه به ارتباطی که بین هدفهای دولت رفاه در یک کشور کم توسعه با عملکرد اقتصادی جهانی وجود دارد دکتر تقوی بحث اقتصاد جهانی را خیلی خوب توضیح دادند. برای یادآوری کتاب "اقتصادی سیاسی بین الملل" ایشان بحثی را که اینجا مطرح کردند به طور مشروح تر در بر دارد.

**مالجو:** من بحث دولت رفاه را از یک برش دیگری مورد توجه قرار می‌دهم. برشی که عمدتاً ناظر بر تولید این بحث در موطن اولیه‌ی خودش - در کشورهای توسعه یافته و بویژه اروپائی به طور نا همزمان در جغرافیای مختلف - است.

شاید نقطه عزیمت مناسب یک تعریف سطحی از دولت رفاه باشد. دولت رفاه عهده دار تحقق بخشیدن به یک وجه از وجوه چندگانه حقوق شهروندی است. به این اعتبار من بحث حقوق شهروندی را پیش می‌کشم تا بر اساس آن جایگاه بحث دولت رفاه و وظیفه‌ای که دولت در این خصوص دارد، روشن شود.

حقوق شهروندی به طور کلی سه بعد دارد: یک بعد آن حقوق مدنی است، مثل آزادی اندیشه، آزادی مذهب، برابری در پیشگاه قانون و... بعد دیگر آن حقوق سیاسی است که عمدتاً ناظر به مشارکت مردم در اعمال حق سیاسی است. بعد سوم آن که مرتبط با بحث دولت رفاه است، ناظر است به اذعان بر ضرورت حداقلی از شرایط بهداشتی، آموزشی، حداقلی از درآمد و رفاه اقتصادی به طور کلی. البته هویت و مصداق این حداقل از یک مکان به مکان دیگر و از یک زمان به زمان دیگر متفاوت است. بنابراین حقوق شهروندی مجموعه‌ای از سه نوع حقوق مدنی، سیاسی و اجتماعی - اقتصادی است و همین حقوق هستند که مجموعاً به یک شهروند هویت می‌دهند.

اگر با یک چرخش حذف‌نگاهی در داخل پرنتر به شکل‌گیری این نوع حقوق و مفاهیم مربوط به آن‌ها در موطن اولیه‌اش یعنی اروپا داشته باشیم، می‌توانیم از بحث T.H. Marshal (جامعه‌شناس انگلیسی) استفاده کنیم. وی معتقد است این سه نوع حقوق که در واقع ابعاد سه‌گانه و مختلف مفهوم شهروند هستند، در طول سه قرن در اروپا شناخته شدند.

قرن ۱۸ عمدتاً روی حقوق مدنی تأکید می‌کرد و مبارزات خون‌باری که در این خصوص صورت گرفته در جهت تحقق حقوق مدنی مانند آزادی بیان، مذهب، اندیشه و از این دست بوده است. مثلاً می‌توان به انقلاب فرانسه و سالیان پیش و پس از آن اشاره کرد. این مسأله خود یک ضد موج ایجاد کرد. این ضد موج اول ارتجاعی بود. در تاریخ اروپا، شاید بتوان گفت: در صدر این ضد موج، متفکر انگلیسی با نام

ادموند برگ است که برجسته ترین مانیفست ارتجاع ، به نام " تاملاتی درباره انقلاب در فرانسه و حقوق مدنی " را در طول تاریخ ارائه داد . حقوق مدنی در اروپا در اواخر قرن ۱۸ به رسمیت شناخته شد .

در قرن ۱۹ شاهد به رسمیت شناخته شدن بعد سیاسی حقوق شهروندی هستیم و هنوز به دوره ی دولت رفاه نرسیده ایم . این بعد سیاسی عمدتاً ناظر است به حق مشارکت شهروندان در اعمال قدرت سیاسی و زمانی که انسان در مقام شهروند تعریف شود ، باید بتواند از طرق غیر مستقیم نماینده انتخاب کند و این همان بحث دموکراسی است . این مسأله بیشتر در قرن ۱۹ اتفاق افتاد و این نیز در مقابل خود ضد موجی را ایجاد کرد که دومین موج ارتجاع بود و در طول تاریخ اروپا متفکرین و اقتصاددان هایی مانند ویلفرد و پارتو یا سیاستمداری مثل موسکا در ایتالیا در صدر این موج قرار داشتند. بسیاری از مورخان ، این موج ارتجاع را که در مقابل بعد سیاسی حقوق شهروندی بود مسئول چرخش ضد دموکراتیک بعد از انقلاب ۱۹۱۷ روسیه و انهدام دموکراسی و متعاقب آن ظهور فاشیسم در آلمان و ایتالیا در نیمه دوم اول قرن ۲۰ می دانستند .

به اواخر قرن ۱۹ که می رسیم ، تقریباً در اقصی نقاط اروپا این بعد سیاسی و مدنی حقوق شهروندی شکل گرفته است. اما شهروندی به معنای دقیق کلمه حق نشده و این در گرو به رسمیت شناخته شدن بعد دیگری است که این بعد نیز نتیجه ی جنبشهای چپ و مبارزاتی و کارگری و همچنین جنبش های فکری عدالت جو است که معتقد بودند ، شهروند ، هنگامی شهروند است که بتواند آزادی بیان و اندیشه و ... را به درستی داشته باشد و اعمال بکند . البته هنگامی می تواند در اعمال قدرت سیاسی به درستی نقش داشته باشد که حداقلی از شرایط زندگی برایش فراهم شده باشد؛ این حداقل شامل : آموزش ، بهداشت ، رفاه اقتصادی و وجوهی است که به طور کلی دولت رفاه در نیمه ی اول قرن بیستم عهده دار تحقق بخشیدن به آن ها شده است . از یک سو اساساً می توان گفت ظهور دولت رفاه در نیمه اول قرن بیستم معلول شکل گیری دموکراسی بود، بدین معنا که دولتمران در صورتی می توانند حمایت توده هایی را که حق رای دارند جلب کنند که حداقلی از امنیت را به آن ها اعطا کنند و

این در مولفه هایی مانند بهداشت، آموزش و امنیت، حمایت و جز آن خود را نشان می دهد. این یک نمای کلی از این بحث بود که بر اساس تاریخ اروپا ارائه شده و در آن جایگاه بحث دولت رفاه از منظر شهروندی بررسی شد. در واقع شهروند زمانی واقعاً شهروند است که در کنار حق آزادی اندیشه و مذهب و جز آن بتواند حداقلی از زندگی را نیز داشته باشد.

من به طور کلی به بررسی ابعاد مختلف حقوق شهروندی و جایگاه آن ها در ایران، می پردازم. از سالیان پیش از انقلاب مشروطه، اقشار پیشرو و متفکران جامعه ایران در پی تحقق این حقوق بوده اند. در یک مقطع تاکید روی حقوق مدنی، آزادی بیان، اندیشه بود و در مقطعی دیگر روی حقوق سیاسی؛ متأسفانه کمتر از همه اینها روی حقوق اجتماعی - اقتصادی یک شهروند که به طور کلی بر روی یک حداقلی از امکان معاش متمرکز بوده است، بحث می شد. حالا بحث را به بعد از انقلاب ۵۷ می برم. از زمانی که دگراندیشان و یاران انقلاب در میان خود در برابر هم و رو به روی یکدیگر ایستادند و شماری بازنده و شماری نیز برنده شدند و حقوق مدنی و سیاسی تقریباً در دستور کار حکومت وقت قرار نگرفت. از سال های ۶۰ به بعد بویژه در دوره ی جنگ تاکید روی حقوق اجتماعی - اقتصادی بود، یعنی همان چیزی که در وظایف دولت رفاه می گنجد، اما به دلایل عدیده، به رغم ادعای بالا، دولت های متوالی و مختلف در ۲۰ سال اخیر در تحقق بخشیدن به این حقوق نارسایی ها و بی مسئولیتی هایی داشته اند. در سالهای پس از خرداد ۷۶، تاکید دولت و به تبع آن کل جامعه ی روشنفکری روی بعد مدنی و سیاسی حقوق شهروندی بوده است. نگاهی به تیترهای روزنامه ها نشان می دهد که آنها عمدتاً روی آزادی اندیشه و بیان، تعمیق دموکراسی و مسائلی از این قبیل تمرکز داشتند. در دوره ی اول ریاست جمهوری آقای خاتمی تمرکز روی بعد اجتماعی - اقتصادی بسیار کم بود.

از حدود ۴ سال پیش بحث تقدم و تاخر توسعه ی سیاسی و اقتصادی مطرح شد. مسئله در چارچوب بحث من این بود که آیا باید تقدم را به تحقق "حقوق مدنی، سیاسی" شهروندان بدهیم یا به تحقق و "حقوق اقتصادی اجتماعی". در دور اول دولت آقای خاتمی تاکید بیشتر روی ابعاد مدنی - سیاسی بود و بعد

اجتماعی - اقتصادی تقریباً فراموش شده بود. از همین روی لایه هایی در دورن حکومت نه حقیقتاً از سر دغدغه ی خاطر برای حقوق اجتماعی - اقتصادی، بلکه برای تضعیف ابعاد مدنی - سیاسی حقوق شهروندی این مسئله را پاشنه آشیل حکومت خاتمی کردند. از این رو در دور دوم حکومت آقای خاتمی شاهد هستیم که تاکید روی بعد اجتماعی - اقتصادی است و کلیت آن رشد اقتصادی را هدف قرار داده است و عمدتاً در قالب سیاست های لیبرالیزه کردن اقتصاد است که در واقع یک نوع ضد هدف و ضد جنبش است.

به طور خلاصه، به نظر می رسد که بعد اجتماعی - اقتصادی از حقوق شهروندی - همان چیزهایی را که دولت رفاه باید به وجود می آورد - در سالهای اخیر مورد توجه قرار گرفته است. اما از سال ۱۳۶۸ به بعد بویژه در سالهای اخیر موجهایی از طریق سیاست های آزاد سازی اقتصادی آمده و دولت رفاه را مورد تهاجم قرار داده است. از اینجاست که ضرورت بحث دولت رفاه در مقطع زمانی فعلی احساس می شود. دکتر رئیس دانا: در استانه ی انفجار نیویورک واشنگتن فرصتی پیش آمد تا در همایشی در اصفهان درباره پیوستن ایران به سازمان تجارت جهانی همراه دکتر دادگر باشیم. انفجار که رخ داد، به رغم همه آثار انسانی آن و نتایج بعدی که در حمله امریکا به مردم افغانستان و ضربه خوردن جنبش های مردمی آزادی و رهایی خود را نشان داد، مسئله ای را برای ما به اثبات رساند و آن این بود که این نظم ناعادلانه ی جهانی واکنش های وخیمی را در دل خود می پروراند. این همان بحثی بود که من حدود ۷ ساعت پیش از این واقعه در اصفهان مستقیماً به آن پرداختم (برخی از دوستان به من گفتند ۷ ساعت قبل حمله را پیش بینی کردی! باری من در آنجا متوجه نقطه نظر سنجیده ی دکتر دادگر شدم و تصمیم گرفتم در این میزگرد در خدمت ایشان نیز باشیم.

**دادگر:** در ابتدا من نیز کلیاتی از خاستگاه بحث دولت رفاه را بیان می کنم، و در فرصتهای بعدی به وضعیت ایران در این خصوص می پردازم. به طور کلی روی

تعریف دولت رفاه، سوابق تاریخی، درجاتی که در حال حاضر دنیا با آن در حال ارتباط است، وضعیت فعلی دولت رفاه اختلاف نظرات فراوانی وجود دارد. در هر حال وجه مشترکی که بسیاری از صاحب‌نظران این حوزه مطرح می‌کنند؛ و ما نیز روی آن تکیه داریم، این است که دولت رفاه دولتی است که حداقل درآمدی را برای شهروندان صرف نظر از اینکه مالکیت‌های خاصی دارند یا ندارند، در نظر بگیرد و بتواند یک سری از عدم اطمینان‌ها مانند بیماری، بیکاری و جز آن را برای شهروندان کاملاً کاهش بدهد. همچنین حداقل استانداردهایی را برای شهروندان در حوزه‌ی وضعیت اجتماعی - اقتصادی به انجام برساند. البته برخی از صاحب‌نظران روی حداقل استانداردهای زندگی تاکید دارند و مثلاً برخی حداقل‌ها را شامل مسکن می‌دانند و روی آموزش تکیه نمی‌کنند، برخی دیگر روی بهداشت تاکید دارند. برخی نیز در حوزه‌های وسیع‌تری مانند اشتغال نیز بحث می‌کنند. به طور کلی بحث دولت رفاه بسیار طیف‌گونه است.

به لحاظ تاریخی اولین دولت رفاه در آلمان شکل گرفته است (در سال ۱۸۸۳ و دوران حکومت بیسمارک) و اولین منشأ آن، دولت رفاه در آلمان بود. این دولت گرچه به صورت مدرن و امروزی نبود، اما بعدها اصلی، بویژه بعد اقتصادی - اجتماعی را پایه‌گذاری کرد و می‌توان به عنوان اولین جرقه‌های دولت رفاه در قرن ۱۹ روی آن حساب کرد. کشورهای دیگری مانند انگلیس، سوئد، فرانسه، ایتالیا، کانادا، بعد از آلمان به این امر پرداختند که البته آمریکای عقب‌ترین آنها به شمار می‌آید.

در حال حاضر، بخصوص در ارتباط با قضیه‌ی - جهانی شدن این مسئله جدی است که آیا دولت رفاه با مسأله جهانی شدن سازگاری دارد یا خیر و این موضوع، بحث‌های وسیعی را شامل می‌شود.

نسخه‌ی مدرن دولت رفاه مربوط به قرن بیستم است. در اوایل قرن بیستم شاخصهایی برای آن تعیین شد و هزینه‌هایی که مربوط به رفاه اجتماعی می‌شد به عنوان نسبتی از «جی دی پی» در نظر گرفته شد. هر دولتی که به نحوی میزان هزینه‌های اجتماعی را افزایش می‌داد بیشتر وارد صحنه‌ی دولت رفاه می‌شد. مثلاً

در سال ۱۹۱۰ در انگلستان جی دی پی چهار درصد و در ۱۹۷۵ بیست درصد هزینه های اجتماعی بوده. در حال حاضر بویژه از دهه ی ۸۰ به بعد در مواردی تا ۴۰٪ از جی دی پی را در کشورهای اسکاندیناوی تشکیل می دهد و بنابراین معتقدند دولت رفاه مدرن را اینها در عمل در گروه کشورهای اروپائی و امریکائی نشان داده اند.

در مورد منشاء و خاستگاه تئوریک دولت رفاه و همچنین زمینه های اجتماعی مسئله نیز اختلاف نظر وجود دارد. برخی اندیشه های طرفداران تئوری اقتصادی سیاست انتخاب عمومی (Public Choice) دیدگاهی دارند که معتقدند چون وضعیتی پیش آمد که مشارکت شهروندان اهمیت یافت، نیاز به دخالت دولت رفاه نیز به وجود آمد. تحلیل های مارکسیستی بر مسائلی چون مشکلات طبقه ی کارگر، وضعیت عدالت اجتماعی نیروی کار و بحث بیگانه شدن نیروی کار، اعتقاد به ناتوانی ذاتی اقتصاد سرمایه داری تکیه دارد که در نهایت، ناچار باید در کنار نظام بازار دولت رفاه را نیز زمینه سازی کرد. دیدگاههای مدرنتیبه و تحلیل های جامعه شناسی گروهی از صاحب نظران می گوید که نیازهای جامعه مدرن و وضعیت خاصی که توسعه در قرن بیستم پیدا کرده بود، لزوم تشکیل دولت رفاه را برای حل فصل مشکلات منتج از تغییر شکل های توسعه (Distortion) پدید آورد.

در هر صورت اختلاف نظرهای فراوانی در این زمینه وجود داشت، اما از زمانی که تفکر کنیزی و انقلاب کنیزی در اقتصاد شکل گرفت، قضیه دولت رفاه دونگرش را به همراه داشت: یکی در دنیای سرمایه داری و در قالب اندیشه کنیزی که کمک و نجاتی بود برای شکستهایی که اقتصاد سرمایه داری محتمل شان می شد و دیگری نگرش سوسیال دموکراسی بود که لزوما در دنیای سرمایه داری نبود، ولی به هر حال پیوند دولت رفاه را به عنوان کمک و برای تعدیل وضعیت و تخریبی که از نظام لسه فر و بازار آزاد کامل به وجود می آید، تثبیت کرد.

در دهه ۷۰ دولت رفاه بسیار شکوفا شد و در دهه ۸۰ نوعی حمله ی ایدئولوژیک علیه آن صورت گرفت، با این موضوع که دولت رفاه ناکارآمد و هزینه بر است و بازار و خلاقیت ها را تخریب می کند. دهه ی ۹۰ نیز آزمونی برعکس بود. سپس گروه قابل



توجهی معتقد شدند، حملاتی که به عنوان ناکارآمدی و بحث دولت رفاه صورت می‌گیرد درست نیست و دولت رفاه باید مجدداً احیا شود. در اواخر دهه ۹۰ و اوایل هزاره سوم نیز با جدی شدن مسأله جهانی شدن و قضیه دلیو، تی، او، مسأله از جهات دیگری مطرح شد: آیا دولت رفاه همراه با جهانی شدن با نگرش نئولیبرالیسم امکان بروز و ظهور دارد یا خیر. در مورد این مسأله اختلاف نظر وجود دارد. کسانی معتقدند که با مطرح شدن قضیه جهانی شدن، دولت رفاه دیگری معنا می‌شود. اما برخی دیگر حضور دولت رفاه را بسیار پررنگ تر می‌بینند و می‌گویند به دلیل مشکلات عدیده‌ای که نگرش خاص جهانی شدن ایجاد می‌کند، بروز و همراهی دولت رفاه بسیار جدی است.

یکی از نکات کلیدی که معمولاً در مبانی نظری مطرح می‌شود احیای نوع جدیدی از همان بحث و "شکست بازار" (Market Failure) است و شما نمی‌توانید مسأله نارسایی‌ها و شکست بازار را امری کنار گذاشته شده بدانید، حتی در حالتی که جهانی شدن نیز جدا تحقق پیدا نکند.

مطالعه‌ی این ساختار در هر دو بعد نشان می‌دهد که درست برعکس اینکه دولت را ناکارآمد نشان می‌دادند در بسیاری موارد دولت کارآمد تر بوده است و در بعضی مباحث مانند بحث حرفه‌های خارجی (Externalities) و بحث کالاهای عمومی (Public Goods) خود دولت باید به طور ساختاری حضور داشته باشد و امکان تحقق یک وضع کارآمد پدید آمد.

در بحث بار کارآمدی مسأله‌ی بیمه‌ها و ریسک‌ها و عدم اطمینان‌ها وجود دارد، بخصوص نقطه نظر اخیری که استیگلیتز در زمینه تئوری رقابت کامل به آن رسیده و اینکه فقدان اطلاعات به گونه‌ای است که امکان تئوری پارو در همه شرایط وجود ندارد و این حتی عامل اصلی برنده جایزه نوبل شدن او در سال ۲۰۰۱ بود و خود این امر دوباره مسأله حضور دولت رفاه را پررنگ تر می‌کند.

**مالجو:** به نظر می‌رسد فلسفه‌ی دولت رفاه این است که عقلانیت به طور کل و نه فقط عقلانیت اقتصادی، یعنی عقلانیت اقتصادی، اجتماعی و برآیندی از عقلانیت را روی کل نظام اقتصادی به حداکثر برساند و این ضرورتاً هم نتیجه اش این نیست که

ما در صحنه اقتصادی نیز عقلانی‌تیمان به حداکثر برسد و به این اعتبار فلسفه دولت رفاه جبران زیان‌های نهاد بازار (بازندگان نهاد بازار) است. این مسأله در مورد بحث جهانی شدن نیز صادق است و حالا در عصر جهانی شونده اگر دولت می‌خواهد نظم بازی به هم نخورد و جریان همچنان ادامه پیدا کند باید باخت بازندگان را جبران کند. این جبران در عرصه‌ی بهداشت، بیکاری، آموزش و امثال آن است. بدین سبب امروزه برخلاف موج فرآینده نئولیبرالیسم، بحث دولت رفاه سرزنده تر و جدی تر مطرح است و در این عصر جهانی شده ضرورت دارد که دولت به طور کلی و دولت ما به طور خاص توجه خود را به جبران مافات بازندگانی مانند بیکاران، نیروی کار آسیب دیده، معلولان و گروه‌های نیازمند معطوف کند. بحث دکتر تقوی به لحاظ نظم منطقی نقطه ختامی براین بحث است، زیرا بحث دولت رفاه، در نهایت در دهه اخیر شدیداً با بحث جهانی شدن ارتباط دارد.

**رئیس دانا:** آقای مالجو با هوشیاری بحث را به جایی کشاند که در آن تنها به یک پیشنهاد مشخص اکتفا کرد و آن این بود که عوارض و آسیب‌هایی که از جهانی شدن ایجاد می‌شود، انگیزه‌ها و دلیل‌های بیشتری برای تشکیل دولت رفاه ایجاد می‌کند، یعنی از آلترناتیوی که دکتر دادگر مطرح کردند. (۱) اصلاً مداخله لزومی ندارد و ضروری نیست (۲) مداخله هرچه بیشتر لازم است و آقای مالجو با استدلال، نظر دوم را پذیرفت. حاصل سخن این است که اگر دولتی بخواهد این مداخله‌ها را انجام بدهد و جهانی شدن را نیز بپذیرد، مجدداً باید جهانی شدن را به این شکل زیر سوال ببرد، زیرا اگر قرار باشد این هزینه‌هایی را که به جامعه تحمیل می‌کند دوباره با منابعی جبران کند، دیگر منابعی برای اختصاص دادن به فعالیت‌های اقتصادی و ضرورت‌هایی که خود آن نظام ایجاد می‌کند، باقی نمی‌ماند و، به نظر من نیز راه و روش پیدا کردن تعارض و تناقض درونی یک سیستم، همین روش ارائه شده از طرف آقای مالجو است. بدین معنا که اگر دولتها بخواهند این نتایج را جبران کنند، پس چرا این همه خسارت به وجود آورند که بعداً بخواهند منابعی برای جبران‌شان تأمین بکنند و ماهیت این منابع هم باتناقضات بین‌المللی روبه‌رو شود.

**دادگر:** یکی از اشکالاتی که به وضعیت و مطلوب بودن دولت رفاه وارد می شود، مسأله هزینه ها و دیگری مطلب اطلاعات است. معتقدند که این دولت بایستی تمامی اطلاعات را از همه بنگاهها، بخش خصوصی و مصرف کننده ها (در یک کلام (Economic Agents) داشته باشد تا بتواند موفق باشد. اما یک طیف افراط و تفریط در مسئله دولت رفاه وجود دارد یعنی هم نگرش های کاملاً سوسیالیسی را می توان در آن مشاهده کرد و هم نگرش نولیبرال (نگرش حاد تاجریسم و ریگانیسم). دولت رفاه این نیست که لزوماً از دایره ی سرمایه داری خارج شده وحتماً به سمت دولت گرایی و سوسیالیسم حرکت کند، و ایرادهایی هم که گرفته می شود به عناصر حاد دولت رفاه مربوط است.

یکی از ویژگی هایی که دولت رفاه کارآمد باید داشته باشد، انضباط همه جانبه است. این دولت منضبط است که می تواند منابع ملی و هزینه های کسب شده را برای رفاه عمومی اعمال کند و حداقل هایی را که قول داده است انجام دهد واز بعد هزینه ها نیز مشکل ساز نشود. از بعد اطلاعات هم اگر مشکل ساختاری نداشته و معتدل باشد، مشکل ساز نخواهد شد

درکل نمی توانیم جهانی شدن را موضوعی شکست خورده بدانیم. بازهم باید جایگاه دیدگاه نئولیبرالیسم را جدا کنیم و شکل متعادل تری را در نظر بگیریم. شاید وضعیت جهان به گونه ای شود که نتوانیم از کنار جهانی شدن به راحتی عبور کنیم، پس باید تمهیداتی رافراهم کنیم تا کمتر آسیب ببینیم. نمی توانیم به طور کامل، چه از نظر ماهیت علمی وچه وضعیت اجتماعی، مطلقاً با قضیه ی جهانی شدن همسویی نداشته باشیم. البته پذیرش آن به هر قیمت نیز کاری بسیار اشتباه است. به نظر من بسیاری از مشکلات ریشه ای ما مشکلات داخلی هستند، یعنی اگر ما دولت و اقتصاد منضبط، بازار کار آمد و سیستم ها و پشتوانه های اقتصادی سالمی داشته باشیم نباید از این موج واهمه کنیم، زیرا این فرآیند به هر حال حاکم می شود. یکی از صاحب نظران، نظریه ی بازار بدون سرمایه داری را مطرح می کند که براساس آن، بازار می تواند بدون مفاهیم سرمایه داری هم وجود داشته باشد و الزامی نیست در هر جا که نام بازار می آید آن را مترادف سرمایه داری و پیوند خورده با تمام ملازمات حاد

ثولیرالیسم بدانیم و نتیجه بگیریم که نمی توانیم از آن استفاده کنیم . ما معتقد هستیم که بسیاری از این پارامترها نتایج دستاوردهای علمی بشر است و نباید تمام اینها را به ذات سرمایه داری مرتبط بکنیم و نباید هر جا بحثی از آن می شود ، واهمه ای غیر شفاف برای خودمان ، جامعه و دولت فراهم کنیم .

به اعتقاد من ، اگر سیستم از نظر داخلی درست شود و متفکران اقتصادی به معنای واقعی حضور پیدا کنند و اگر آزادی ها و پشتوانه هایی که مورد نیاز یک اقتصاد سالم است فراهم شود و درون را نیز منضبط کنیم ، می توانیم قدم به قدم به استقبال جهانی شدن برویم و زیان های خطرناکی را که در حال حاضر حتماً ما را له خواهند کرد ، کاهش دهیم و خود را بیمه کنیم .

**رئیس دانا :** دکتر دادگر به این جمع بندی رسیدند که چون بازار جهانی

تحت سلطه ی قدرت های سرمایه و عملکردهایی است که به قول آقای مالجو به سمت کشف و گسترده شدن بازار می رود یا در چارچوب تحلیل دکتر تقوی در صدد مسلط کردن بازارهای مالی و جانشین کردن واحدهای جهانی به جای واحدهای فراملیتی است ، آسیب پذیری ما در بازار جهانی قطعی است

برای اینکه در جهت دادن به جهانی شدن بتوانیم ایفای نقش کنیم باید از درون خودمان را تقویت کنیم و این پدیده ی واقعی را نه با روحیه ی انفعالی ، بلکه با روحیه فعال نگاه کنیم . به نظر من گسترش آزادی ها و دموکراتیزم جامعه ی مدنی مبتنی بر عدالت اجتماعی نوعی تقویت کردن درونی است ، یعنی عقلانیت اقتصادی که بالا بردن بهره وری و کار آمد کردن اقتصاد در درون آن است با عقلانیت اجتماعی و سیاسی همراه شود و اینها مجموعه ای به نام خرد جمعی هستند .

ما نمی توانیم به آمریکا و اروپا که حجم عظیم اقتصاد ی دارند بگوییم به سمت جهانی شدن نروند ، بلکه باید کار خودمان را بکنیم و تاثیراتی روی جهانی شدن داشته باشیم . اگر مردم بتوانند مشارکت کنند و از رفاه اجتماعی به معنای واقعی برخوردار باشند ، به سهم خود می توانند با مردم سراسر جهان عادلانه ارتباط برقرار کنند و به این ترتیب ، به سهم خود ، نقش خویش را در جهانی شدن ایفا کنند . یعنی می توانند دست در دست هم علیه جنایتهای بین المللی مقابله کنند و حقوق کارگران ، زنان

و کودکان را در سطح بین الملل مطرح بکنند و آن وقت است که دیگر سرمایه ی جهانی نمی تواند ترک تازی کند .

**تقوی :** مسأله ادغام در دهکده ی جهانی امری اجتناب ناپذیر است . مسأله مردم در کشورهای توسعه نیافته ، توسعه نیافتگی در همه ابعاد است . یعنی ما فکر می کنیم ، حالا که باید ادغام شویم ، روشها و سیاست هایی را در پیش بگیریم که در روند جهانی شدن حداکثر مزایایی را که می توانیم ، به دست بیاوریم . مثلاً چین علی رغم جمعیت زیاد متوجه این امر شد و به نظام جهانی وارد شد و طبق آمار سال ۱۹۹۹ م ، ۴۵۰ میلیارد دلار هم سرمایه جذب کرد و اکنون قدم در راه پیشرفت عظیمی گذاشته است .

پس می بینیم که در کشورهای توسعه نیافته نیز، گونه های مختلفی وجود دارد. کشوری مثل کره جنوبی را مشاهده می کنیم که تبدیل به یک کشور صنعتی و عضوی از بیرهای آسیا شده و از همه امکانات هم استفاده کرده است ، در حالی که ما متوقف شده ایم . من روی کلمه ای که آقای مالجو گفت تاکید می کنم : ” تعقل اقتصادی “ . ما در ایران به عنوان یک کشور توسعه نیافته ، هیچ گاه این تعقل اقتصادی را نداشته ایم . ما نیاز داریم که دولت و جوامع دانشگاهی فکر کنند و راه و روش پیدا کنند و تعقل کنند، زیرا سرمایه داری راه خودش را می رود و منافع خودش را در نظر می گیرد ، ما هم باید منافع ملی خودمان را در نظر بگیریم و اگر این کار را نمی کنیم و در نهایت آسیب می بینیم ، اشکال از خودمان است .

در اینجاست که بار حکومت و دولت از نظر هزینه های دولت رفاه بالا می رود. دولت باید قدرت خود را به لحاظ درست فکر کردن و بکارگیری سیاست مناسب افزایش دهد .

**مالجو :** من نه به عنوان نتیجه گیری ، بلکه برای کار بری کردن این بحث ، روی بدنه دولت تکیه می کنم . دولت رفاه هرچه که هست و هر وظیفه ای که دارد ، ضرورتاً یک دولت کارآمد و منضبط باید عهده دار انجام وظایف آن شود. به نظر می رسد که اساساً دولتها در ایران ( به صورت تاریخی نگاه می کنیم ) با این مسأله مشکل داشته اند و ایران هیچ گاه برای همه ایرانیان نبوده است . عصاره ی فکر و اندیشه

ایرانیان در قالب بدنه نظامها و حکومت ها حلول نمی کرده است و در تاریخ قبل از انقلاب به نحوی و در تاریخ بعد از انقلاب نیز به نحو دیگری، با موانعی روبه رو بوده است. با پروژه هایی که، امروز و در سالهای اخیر در ایران دنبال می کنیم، به هیچ وجه [است یابی به هدف کارآمدنی] شدنی نیست.

یک دولت کارآمد نتیجه ی توسعه سیاسی است که می تواند فضا را در جامعه شفاف کند تا متخصصان و اهل فن بتوانند نظرات و اندیشه ما را در بدنه ی دولت اعمال کنند. در شرایطی که توسعه ی سیاسی به نفع توسعه اقتصادی کنار گذاشته شده، نمی توانیم به چنین دولتی برسیم، زیرا چنین دولتی حجم بزرگی دارد و هزینه های یک دولت رفاه را به انجام می رساند، اما قواعد یک دولت رفاه را ندارد. به یک اعتبار، شاید بهتر باشد که با یک دولت ناکارآمد، همان ایدئولوژی لیبرالیسم را پیش رو قراردهیم.

**دادگر:** امکان تئوری پردازی از نظر کارشناسان و فضای اجتماعی - سیاسی ما برای راه اندازی یک دولت رفاه در همان قالب های استاندارد وجود دارد. بعد با توجه به اوضاع بومی کشور می توانیم آن را باخودمان سازگار کنیم و به راحتی تئوری هماهنگ با اوضاع عمومی خودمان را از دولت رفاه برگزینیم. من نیز در تاکید حرفهای آقای مالجو معتقدم در شرایط فعلی اگر پشتوانه های لازم برای یک اقتصاد و دولت رفاه منضبط را فراهم نکنیم، متأسفانه کارهای قابل توجهی نمی توانیم بکنیم، هرچند که بعد از سال ۱۳۷۶ سوسویی از این مسائل پدید آمد و زمینه هایی فراهم شد، که می توانستیم به سمت بستر سازی برای یک اقتصاد سالم پیش برویم، اما متأسفانه مجدداً سیر نزولی پیدا کرد. در حال حاضر نیز با شرایط فعلی آمادگی و توانایی این کار را نداریم و اوضاع نابسامان و شکست خورده ای در حوزه ی دولت رفاه و بعد اقتصادی داریم، اگر چه امکان بهبود آن به شرط فراهم کردن زمینه ها و شرایط به طور اساسی، وجود دارد.

**تقوی:** برای موثر بودن در عصر جهانی شدن باید ابتدا ساختار سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران عوض شود و لیاقت ها و تخصص ها جایگزین روابط گردد. در اینجا

بحث مزیت نسبی مطرح می شود و ما از هیچ نظر به جز نفت مزیت نسبی نداریم. پس چگونه می خواهیم وارد اقتصاد جهانی شویم . مهمترین مسأله این است که مدیریت اقتصادی دولت معقول باشد ، افراد خبره و آگاه وارد کار شوند و منافع ملی را در نظر بگیرند .

**رئیس دانا :** به طور خلاصه ، شایسته سالاری و مردم سالاری از ضرورت های اساسی است و اگر این برقرار شود عقلانیت و خرد همگانی راه خودش را به تدری پیدا خواهد کرد.

**پرسش :** بخشی از مخالفان دولت رفاه معتقدند که دولت رفاه مکانیزم های شایسته سالاری را مختل می کند، یعنی خدماتی که ارائه می دهد به نوعی رفتار و پیامدی دارد که مبتنی بر دار وینیسیم اجتماعی است.

**مالجو :** هر قدر ما در عرضه سالیست شفافیت و عقلانیت داشته باشیم ، معایب دولت رفاه کاهش بیشتری پیدا می کند و با چنین بدنه ای از دولت که امروز و دیروز در راس دولت است ، نمی توانیم دولت رفاه کارآمدی داشته باشیم .

**دادگر :** ما دولت ژاپن را به عنوان مصداق موفق در قالب دولت رفاه می بینیم که تقریباً شرایط استاندارد را دارد و اگر ما به همین ترتیب بتوانیم دولت منضبطی فراهم کنیم، نه هزینه های بالایی دارد و نه برای شایسته سالاری معضل ایجاد می کند. این دولتی است در کنار بازار قرارداد و در تخصیص منابع همراه بازار است و مکانیسم های بازار را نیز حفظ می کند و کل سیستم باعث می شود که بخش خصوصی نیز بتواند در کنار آن رقابت سالم داشته باشد . در ژاپن تا ۲۵ سال پس از جنگ نیز مردم می گفتند جنگ ادامه دارد و تا هنگامی که انضباطی پیدا کرد ، اقتصاد را رها نکرده و بستر سازی کردند . این بستر ها در علم اقتصاد بسیار ضروری اند. در اقتصاد نمی توان بدون نظارت بر مدیران و داشتن مطبوعات سالم که رانت خواری ها را کنترل

می کند، موفق شد و تمام هزینه های ما باید در یک بخش دولتی منسجم و منطقی باشند.

**رئیس دانا:** وجوه مشترک زیادی بین صحبت های دکتر دادگر و آقای مالجو و آقای دکتر تقوی وجود دارد، ضمن اینکه ممکن است مصداق های عملی یا سوگیریهای نظری و فلسفی آنها متمایز باشد. اما در همین مورد خاص می توان این بحث را به نتیجه رساند و به نظر می رسد اقتصاددانان زیادی هستند که می دانند چه می خواهند و می دانند گره کار در کجاست و به این امر اشراف کافی دارند. علی رغم اینکه مبانی فلسفی بینشها متفاوت باشد و آن دفاع از یک دولت رفاه است به شرط آن که خود دموکراتیک، تحت نظارت و کارآمد باشد. بخصوص در عصر جهانی شدن دولت رفاه باید جدی تلقی شده و نوسازی شود.